

## لانیك بودن یعنی چه؟ (گفت وگو با چارلز تایلور سیروس اوندیلادزه سوربون پاریس سال 2007

جامعه سکولار به این معناست که خداوند دیگر اجتناب ناپذیر نیست و جهان از نظم استعلایی پیشین برخوردار نمی باشد. هرچند اراده خداوند در چنین جامعه ای هنوز هم می تواند در زندگی ما برای معین نمودن جای هر چیزی در جهان حضور جدی داشته باشد، چه در زندگی اجتماعی و چه خصوصی. ما در بهترین نظم سیاسی ممکن زندگی می کنیم که تاکنون در تاریخ بشر به وجود نیامده است. چارلز تایلور از فیلسوفان برجسته معاصر است که در آثار خود به مسئله دین و سکولاریسم در جامعه معاصر حساسیت نشان داده است.

### ما در یک جامعه سکولار زندگی می کنیم. به نظر شما معنای این سخن چه می تواند باشد؟

- معنایش این است که خداوند دیگر اجتناب ناپذیر نیست. اما این سخن نباید این گونه تعبیر شود که ما در جامعه ای زندگی می کنیم که خداوند از آن طرد شده است. تصور نمی کنم هرگز خواسته باشیم در چنین جامعه ای آن هم برای مدت طولانی زندگی کنیم. کمونیست ها دقیقاً همین تجربه را از سر گذرانده اند. اما طبیعت این جامعه سکولار مدرن این است که شدیداً متکثر است. ما باید بپذیریم که شالوده های تمدنی که ما همگی در آن سهیم هستیم اکنون در دسترس همگان است. هر جامعه ای دارای یک نظم ضمنی است؛ یعنی مجموعه ای از شناخت ها و دریافت هایی که اعضای هر جامعه به کمک آنها به تجربه های روزانه خود معنا می بخشند. این مجموعه استنباط ها و دریافت ها که من آنها را «تصور اجتماعی» می خوانم، از جوامع فرضی بندیکت اندرسن و آثار یورگن هابرماس و مایکل وارنر و بعضی دیگر اقتباس شده است. دلیل تصویری بودن آن هم این است که این مسئله بسیار اهمیت دارد که از شیفتگی برای رویکردهای شدیداً نظری که به نحوی به پیش رفته اند که گویی این ادراک های ضمنی در مجموعه ای از گزاره های صریح و روشن توضیح داده شده اند خلاص شویم. اگر شما برای مثال فرهنگ های سیاسی متفاوت در اروپای غربی و لیبرال - دموکراسی های آتلانتیک شمالی را در سطح نظری با هم مقایسه کنید، بسیار شبیه یکدیگرند؛ اما در خصوص شیوه های عمل نظام سیاسی شان و همچنین در ادراک عمیق تر در این باره که چگونه فرد در فرانسه با جامعه ارتباط برقرار می کند و این می تواند در مقایسه با آلمان، کانادا و ایالات متحده آمریکا تفاوت زیادی داشته باشد.

در جامعه سکولار روزگاری این تصور که مبنای نظم اخلاقی نهایتاً خداوند است، می تواند اجتماعی بودن فرهیخته و تساهلی را که به نحو مطلوبی مشخص کننده حوزه عمومی مدرن است مورد تهدید قرار دهد. مسیحیت از چنین منظری نه تنها تبدیل به چیزی می شود که کسی به آن دیگر نیازی ندارد، بلکه حتی می توان گفت که اکنون دیگر به یک خطر تبدیل شده است.

اما این فقط یکی از استنباط های ممکن در خصوص مشکل سیاسی ماست. استنباط هایی نیز وجود دارند که با یکدیگر رقابت می کنند و در واقع نقض کننده یکدیگرند. اما هیچ کدامشان هم به تنهایی نمی توانند استنباط های دیگر را حذف کنند. این همان معنای زندگی کردن در یک جامعه سکولار است. ما هرگز آن نوع از وحدت نظر در نظم زیربنایی را که در پیش از انقلاب فرانسه حاکم بود تجربه نخواهیم کرد. چنین چیزی برای بار دیگر در تاریخ بشر دیده نخواهد شد، مگر اینکه ما به طرز فاجعه آمیزی تمدن معاصر را نابود کنیم و به عنوان انسان های اولیه به همان غارهایمان پناه ببریم و باید بدانیم که هرگونه تلاش برای تکلیف کردن چنین وحدت نظری، چه از نوع ملحدانه و چه خداپرستانه، به پایانی هولناک منتهی خواهد شد که شبیه آن را در نظام کمونیستی دیدیم.

### شما در جایی گفته اید که فضای جدیدی در جامعه سکولار برای خداوند وجود دارد. طبیعت این فضای جدید چیست؟

- منظور ما از واژه سکولار هنگامی که می گوئیم مدرنیته دارای خصلتی سکولار است، همان معنای متداول و غیردقیق آن نیست، معنایی که حکایت از غیبت دین دارد؛ بلکه منظور توجه به این واقعیت است که دین یک مکان دیگری را به خود اختصاص می دهد؛ معنایی سازگار با این برداشت که تمامی عمل های اجتماعی در زمان غیردینی و این جهانی روی می دهد. تدین و پارسایی در زندگی شخصی می تواند جای فروپاشی جهان طلسم شده را بگیرد؛ یعنی با فرض وجود مفهومی

نیرومند از دخالت خداوند در زندگی، در گستره عمومی نیز فقدان زمان مقدس و یک نظم استعلایی انکارناپذیر، می تواند با مفهوم نیرومندی از خداوند در هویت سیاسی ما جای گزین گردد. اراده خداوندی هنوز هم می تواند در زندگی ما برای معین نمودن جای هر چیزی در جهان حضور جدی داشته باشد، چه در زندگی اجتماعی و چه خصوصی. خداوند هنوز هم می تواند سرچشمه توان ما برای نظم بخشیدن به زندگی باشد.

یک قرائت جای گزین وجود دارد که معتقد است ما به جامعه ای منتقل می شویم که در آن توافق عمومی هرچه بیشتر پیرامون روایتی غیردینی از تصور اجتماعی در جهان معاصر به پیش می رود. اما به نظر من چنین چیزی صرفاً یک رؤیا است. رؤیایی است برای کسانی که دارای موضعی عمیقاً غیردین دارانه یا غیرمعتقد به دین باشند و از جهت اعتقادی قانع شده باشند که دین به مرور کم رنگ تر می شود و هر کس همان گونه که خود بخواهد می اندیشد. جهان سکولار برای این گونه افراد جهانی است که در آن همگی در نهایت به جایی خواهند رسید که از اساس با همدیگر بر سر اینکه خداوندی وجود ندارد توافق می کنند و اینکه این توافق پایه ای است برای هر چیزی. این یک سناریوی غیرممکن است و هرچه بیشتر به آن فکر کنند، مشکلاتشان هم بیشتر می شود.

**بنابراین مسئله اصلی، وجود تعدد و چندگانگی درک های ممکن از نظم اجتماعی است که نشانه تعیین کننده جهان سکولار است و نه زوال دین؟**

- بله، ما در بهترین نظم سیاسی ممکن زندگی می کنیم که تاکنون در تاریخ بشر به وجود آمده است. با تمامی ایرادهایی که به این نظم سیاسی وارد است، ما اکنون در این احساس خود دقیق هستیم که این نظم به نیاز اساسی بشر برای «ثابت ماندن در خوبی»، پاسخ مناسب می دهد. اما این درک به ویژه درک معاصر از خوبی از آن انواعی است که می تواند در بیش از یک روش مطرح شود.

پی آمد آنچه گفتم این است که موضع هیچ کدام از ما پایدار نیست و بنابراین در خصوص چارچوب های جای گزین، نگرانی های بسیاری وجود خواهد داشت. مردم مرتباً موضع خود را تغییر می دهند و کودکان آن اشخاصی که زمانی نظم اجتماعی را در آن چارچوب مطرح می ساختند، چارچوب دیگری اختیار می کنند و... اما در چنین اوضاع و احوالی یک اشتیاق فراوان برای یک چارچوب مشترک نیز وجود دارد و این حتی میان بسیاری از آن کسانی که در حمایت از «گوناگونی» پافشاری می کنند صادق است. در اینجا اندوهی برای دورانی وجود دارد که مردم عمیقاً در یک ادراک مشترک از نظر مبنایی، چه در زمان گذشته و چه جدید، تثبیت شده بودند. قواعد اخلاقی برای چنین چیزی در تمدن ما، یعنی شیوه ای که در حرکت روبه گذشته تثبیت شده است، مسیحیت است. در مسیحیت هیچ مجالی برای بدعت گذاری وجود نداشته است؛ نه به این دلیل که مردم آن دوره متعصب بوده اند، بلکه به این دلیل که چارچوب مشترک آنها در صورت وجود اختلاف های مهم در عقاید دینی، مورد تهدید قرار می گرفت.

امروز اشتیاق برای یک چارچوب مشترک، وسوسه کننده است. ما به ویژه برای یکسان تلقی کردن و یکی پنداشتن بی چون و چرای تصور اجتماعی معاصر، با بالاترین و بهترین موقعیت های زندگی بشر که هرگز به دست نیامده است گمراه می شویم. لیبرالیسم جدید همین یکسان انگاری را تا بالاترین درجه ممکن که بتوان تصورش را کرد انجام داده است. با وجود این، همان گونه که گفتم، من به هیچ وجه با مرتجعینی که مدرنیته را به طور کامل رد می کنند موافق نیستم.

اما هیچ نظم اجتماعی هم وجود ندارد که همه آنچه درست و اصولی است، دربرگیرد. به همین دلیل از انجیل کمک می گیرم. منظور من در این مورد ویژه بیشتر مانند آن کارگرانی که در تانکستان کار می کنند. آیا این الگوی قابل استفاده ای برای توزیع اجتماعی است. به طور صریح جواب آن منفی است. شما نمی توانید به کسی که فقط یک ساعت کار می کند و دیگری که حتی تا پانزده ساعت هم کار می کند، مزد یکسان بدهید. اگر این گونه رفتار شود، نمی توان کار و کسب موفق داشت و البته یک جامعه را هم نمی توان به این نحو اداره کرد. اما زندگی انسان از آن قسمی است که گاهی شما باید از مقررات مستقل نظم اجتماعی فراتر روید؛ خداوند هم برای آنکه حق شما را بی کم و کاست ادا کرده باشد نیز بسیار فراتر می رود. گاهی هم ما مجبوریم که با در نظر گرفتن خداوند به انجام فعالیت بپردازیم و نه با بهترین نظام های توزیع اجتماعی.

## نتیجه

گفت وگویی حاضر از آن رو اهمیت دارد که تعریف نسبتاً تازه و متفاوتی از سکولاریسم یا جامعه سکولار ارائه می دهد. چنان که می دانیم، تفکر مدرن با گرایش سکولار همزاد است و تاکنون نیز این همراهی و همپایی در همه جا ظهور عینی یافته است. اما با این حال، سکولاریسم در طول حیات مدرنیته، از اوج و حضیض برخوردار بوده است. رنسانس با گرایش حداقلی به سکولاریسم آغاز شد و در قرن نوزدهم به افراطی ترین شکل آن که «سکولاریسم الحادی» بود، تغییر شکل یافت. اما در طول دهه های اخیر شاهد ظهور تعریف ها و تفسیرهای حداقلی از سکولاریسم هستیم که این امر ریشه در احیای مجدد دین و شکست آرمان های سکولار در جهان دارد.

تعریف جناب تایلور از این زاویه قابل تأمل است. وی سکولاریسم را نه جدایی دین از حوزه عمومی و اجتماعی، بلکه نفی انحصار و حاکمیت مطلق دین در سامان بخشی اجتماعی می داند. تلقی تایلور از جامعه سکولار در حقیقت نقد نگرش مسیحیت سنتی و تفکر قرون وسطایی به جامعه دینی است که نظم اجتماعی را کاملاً در فراسوی عقل و تجربه بشری می نهاد و آن را در یک الگوی آسمانی و قدسی تعریف می کرد. تا آنجا که می دانیم، این تصور از جامعه دینی که آن را به مثابه جامعه قدسی و آسمانی در مقابل جامعه زمینی و شیطانی تعریف می کند، به تفکر مسیحی اختصاص دارد و دست کم در فرهنگ اسلامی سابقه ای ندارد.

در نگرش اسلامی، جامعه از سنت ها یا قانونمندی های عقلانی برخوردار است که انسان با اراده و اختیار خویش می تواند هدف های خیر یا شر را با بهره گیری از این قانونمندی ها دنبال کند. البته این نظم اجتماعی و انسانی تحت ولایت تکوینی و تشریعی خداوند قرار دارد و نقش دین، سامان بخشی خیرگرایانه به حیات انسانی در همین جامعه عقلانی و عرفی است. روشن است که این سامان اجتماعی هیچ منافاتی با تکرر و گوناگونی در برداشت ها و روش ها ندارد.

چنان که تایلور اشاره می کند: «هر جامعه ای دارای یک نظم ضمنی است؛ یعنی مجموعه ای از شناخت ها و دریافت هایی که اعضای هر جامعه به کمک آنها به تجربه های روزانه خود معنا می بخشد». این نظم ضمنی که منطبق با شناخت ها و دریافت های اعضای جامعه است، البته می تواند از منابع دینی و میراث معنوی یک جامعه برآمده باشد و حضور «اراده خداوندی» را برای «معین نمودن جای هر چیزی در جهان» تجلی بخشد. بنابراین، می توان ادعا کرد که تعریف وی از جامعه سکولار با تلقی رایج از جامعه دینی در عرف اسلامی، تا اندازه ای قابل جمع است.

از سوی دیگر، تایلور ضمناً به لزوم یک «چارچوب مشترک» در جامعه اعتراف می کند؛ هرچند آن را یک «اشتیاق فراوان» یا «اندوه» توصیف می کند. اما همین که پذیرفته است که لیبرالیسم جدید با انگاره کثرت گرایانه اش «همین یکسان سازی را تا بالاترین درجه ممکن که بتوان تصورش را کرد، انجام داده است»، نشان از ضرورت چارچوب مشترک در جامعه دارد. به هر حال، رواج ایده «سکولاریسم حداقلی» در غرب دست کم می تواند از سیطره تفکر سکولار در جوامع غیر غربی بکاهد و نخبگان را به اندیشیدن در مورد الگوهای بدیل وادار سازد.

سیروس اوندیالدره